

بازتاب عناصر اقلیمی در آثار مرادی کرمانی با تکیه بر داستان نخل و خمره

معصومه هاشم‌پور^۱

مجید پویان^۲

چکیده:

ادبیات اقلیمی در حقیقت مبین نوعی ادبیات است که شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی و اقتصادی منطقه‌ای معین را نشان می‌دهد. به گونه‌ای که این شاخصه‌ها، نشانه و ویژگی‌های این منطقه در مقایسه با سایر مناطق است.

سرآغاز ادبیات اقلیمی در ایران به دهه سی برمی‌گردد. در این دهه که مقارن با مشروطیت بود. تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران جهت فکری خاصی را به وجود آورده بود. و راهیابی این مضامین به فضای داستان، سبب شکل‌گیری این نوع ادبی گردید.

هدف نویسنده اقلیمی نشان دادن شیوه زندگی مردم در آن، اقلیم خاص بوده است. طبیعی است که نویسنده در راستای هدف خود می‌کوشد تصویری مناسب از محیط بومی خود به خواننده عرضه کند. منطقه کویر از جمله مناطقی است که زمینه بسیار مناسبی برای خلق داستان‌های بومی دارد. مرادی کرمانی با توصیف شاخصه‌های اقلیمی، بستر مناسبی را برای داستان‌های خود خلق کرده است.

این نویسنده اقلیم گرا به ارائه تصویری زنده و پویا از ویژگی‌های خاص روستاهای حاشیه کویر، از جمله ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، اعتقادات و باورها، زبان و گویش، آداب و رسوم، و ویژگی‌های جغرافیایی، آب و هوا و محیط طبیعی پرداخته است به سبب وجود این ویژگیها و عناصر اقلیمی بارز در داستان‌های او شایسته است که آنها را داستان‌های اقلیمی بنامیم.

این مقاله می‌کوشد با نگاهی جامعه‌شناختی، عناصر اقلیمی بازتاب شده را در آثار داستانی، «بچه‌های قالیباخانه» و «نخل» را بررسی کند.

واژگان کلیدی: عناصر اقلیمی، مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، نخل

مقدمه:

در آستانه نهضت مشروطیت، جهت فکری تازه ای در کشور رواج پیدا کرده بود. مفاهیم نو و جدید اقتصادی که بهره‌مندی همه مردم را از حقوق مساوی خواهان بود. متفکران نهضت، مسائلی همچون: اصلاحات ارضی، بازگشت به روستا و... را مطرح ساختند. این مفاهیم با ورود به فضای داستان‌نویسی، به مرحله تازه‌ای قدم گذاشتند.

تحولات اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران در دهه (۱۳۴۰ش)، سبب شد که نویسندگان با دیدی تازه به روستائیان بنگرند. در آثار داستانی خود به ارائه تصویری وضع حقارت آمیز و دشواریهای زندگی روستائیان، و ظلم و ستم‌های که از جانب اربابان بر آنها وارد می‌شد بپردازند و در چارچوب توری داستان به حمایت از این طبقه برخیزند.

تغییر نگرش و توجه به روستا و مردم روستایی، در عرصه داستان‌نویسی جریان منظمی را در ادبیات به وجود آورد. «به مرور ادبیاتی پدید آمد. که مضامین جدیدی از توصیف زندگیهای مردم در اقلیمها و مکان‌ها دیگر، که هیچ‌گاه توجه داستان نویسان را بر نمی‌انگیختند. این نویسندگان جلوه‌هایی از زندگی را در مکان‌های مختلف سرزمین ایران به تصویر می‌کشیدند. این توجه باعث تنوع مضامین در داستان‌هایشان شد.» (میرعابدینی، صدسال داستان نویسی، جلد دوم، ۱۳۷۷: ۵۰۸)

«ادبیات اقلیمی نوعی از ادبیات را نشان می‌دهد که خصوصیات جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ناحیه خاصی را بیان می‌کند. به گونه ای که بتوان میان منطقه با سایر مناطق تفاوت قائل شد.» (جعفری، ۱۳۸۲: ۱۴۰)، تمام

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه یزد

۲- استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

تلاش نویسنده اقلیم‌گرا در این بود که با بیان ویژگی‌های اقلیمی از جمله شاخصه‌های فرهنگی و جغرافیایی آن مکان را با ویژگی‌های برجسته‌اش از دیگر مکان‌ها کاملاً متمایز سازد.

«داستان اقلیمی در همه فرهنگ‌ها، دایره‌المعارف ادبی در تعریف داستان‌های اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگی‌های محیط طبیعی و بومی تأکید شده است.» (میر صادقی، ۱۳۷۶، ۱۴۷).

«تاریخ واقعی پیدایش داستان اقلیمی روستایی در داستان نویسی معاصر ایران، دهه سی شمسی و رشد و شکوفایی‌اش در دهه چهل و پنجاه است. نویسندگان زیادی به طور جدی به نگارش این-گونه داستان‌ها پرداختند و آثاری چشمگیر پدید آوردند.

«مهم‌ترین رمان اقلیمی روستایی در دهه سی «دختر رعیت»، از محمود اعتمادزاده (م. ا به آذین) در سال (۱۳۲۷ش.) است. بزرگ علوی در سال (۱۳۲۶ش.)، در داستان کوتاه «گیله مرد» مبارزات دهقانان گیلانی را همراه با توصیفات قوی و پویا از محیط و طبیعت بارانی شمال می‌پردازد. در (۱۳۲۸ش.) صادق چوبک نیز در داستان کوتاه «چرا دریا طوفانی شده بود» پویایی طبیعت و اقلیم جنوب را در پیشبرد حوادث داستان به نمایش می‌گذارد.

تاریخ نگارش داستان‌های اقلیمی را باید دو دهه قبل از دختر رعیت دانست. رمان «روز سیاه کارگر» (۱۳۰۵ش.)، نوشته احمد خداده کرد دینوری، اولین داستان اقلیمی روستایی است. به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران می‌پردازد. «مرقد آقا» (۱۳۰۹ش.) از نیما که با روایتی طنز آلود و انتقادی، زندگی غرق در فقر و جهل و خرافات روستاییان و جوامع دهقانی نشان داده می‌شود.» (مشتاق، صادقی شهپر، ۱۳۸۹: ۸۶).

شروع جدی ادبیات اقلیمی با نگارش تک‌نگاری‌های اجتماعی آل احمد و غلامحسین ساعدی بود. ساعدی با داستان‌هایی همچون «عزاداران بیل» «توپ» «ترس و لرز» ادبیات اقلیمی را وارد مرحله جدیدی کرد و آل احمد نیز در «غربزدگی» برای رویارویی با مسائل اجتماعی نوعی از واقع‌گرایی گزارشی را در تک‌نگاری‌هایش به کار گرفت که از مسائل روستایی و اقلیمی مایه می‌گرفت.

نویسندگانی که پس از آل احمد به ادبیات اقلیمی پرداختند متأثر از وی به روستاها هجوم آوردند و به ثبت وقایع و مشاهدات خود از روستاها پرداختند تا به ارزش‌های بومی که از نفوذ فرهنگ غربی به دور مانده آگاهی پیدا کنند. این نویسندگان که گروهی از آن‌ها به عنوان دانشجویان دانشسرای عالی سپاه دانش به روستاها وارد می‌شدند. فقر و خرافه پرستی روستاییان و نابودی ارزش‌های سنتی بر اثر هجوم تکنولوژی پیشرفته و دل‌تنگی معلم‌ها در فضای کسل‌کننده روستاها را بازگو می‌کنند. (میر عابدینی، ۱۳۶۹، جلد دوم: ۵۰۸)

انواع ادبیات اقلیمی: www.anjomanfarsi.ir

ادبیات اقلیمی (روستایی) همان‌گونه که از نام آن مشخص است. هنگامی که داستان در یک منطقه روستایی اتفاق افتاده باشد. نویسنده در ضمن داستان به مسائل و مشکلات روستاییان از قبیل سهم آب، آفت زمین، روابط رعیت و مالک و ... می‌پردازد. این نوع رمان به خیالی و واقع‌گرایانه تقسیم می‌شود.

در این نوع از رمان‌های روستایی خیالی، داستان زندگی روستاییان چنان شرح داده می‌شود که گویی بهشت است. مثلاً چوپانی دراز کشیده و نی‌لبک می‌زند و زن روستایی آواز می‌خواند و همه چیز لذت بخش است. رمان واقع‌گرایانه، به تشریح رنج‌ها، مصائب، بیماری‌ها، تعصبات، خونریزی‌ها و دعوایی که محصول فقر و جهل در روستا است می‌پردازد. ضمن اینکه در داستان از سادگی و صفا و روابط عمیق و لطیف انسانی و برادرانه روستاییان شرح داده می‌شود. (سلیمانی، ۱۳۷۷: ۴۸-۴۷)

هنگامی که یک نویسنده شهر خاصی را محل وقوع داستان‌های خویش قرار می‌دهد. در ضمن جریان داستان از آداب و رسوم، باورها و ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی مردم شهر سخن می‌گوید. اثرش از نوع ادبیات اقلیمی شهری است.

اصطلاح ادبیات اقلیمی اولین بار توسط حسن میر عابدینی مطرح شد و قبل از او این نوع ادبیات را ادبیات "محلی یا ناحیه‌ای" می‌خواندند. جمال میر صادقی ادبیات "محلی و ناحیه‌ای" را از هم جدا می‌سازد. وی در تعریف ادبیات محلی و ناحیه‌ای به تفاوت‌هایی که بین این دو شاخه از ادبیات اقلیمی وجود دارد می‌پردازد.

ادبیات ناحیه‌ای، ادبیاتی که موسوم به رمان ناحیه‌ای است. رمانی است که مختصات جغرافیایی، بومی و ناحیه‌ای خاص را مد نظر قرار دهد و نویسنده آن قلمرو و محیط مردمانی که در آن زندگی می‌کنند به عنوان اساس کار خویش قرار داده و به آداب و رسوم و فرهنگ و اعتقادات این قلمرو که شامل شهرک یا روستا یا ایالتی است تمرکز کند و فرهنگ این منطقه را به صورت خاص در اثر خویش نشان دهد.

در این رمان توجه بسیاری به توصیفات و مختصات محلی از جمله نحوه لباس پوشیدن، صحبت کردن و آداب و رسوم می‌شود و این مختصات محلی به عنوان پایه و اساس داستان به شمار می‌آید. به طوری که اگر ناحیه و وقوع داستان را به محل دیگری منتقل کنیم اساس و بنیاد داستان به هم می‌ریزد و حقیقت ماندنی آن دچار زیان می‌شود. در رمان ناحیه‌ای مقتضیات زیستی و محیط بومی در زندگی مردم عمیقانه تأثیر می‌گذارد و در زندگی و سرنوشت آنان دخالت می‌کند. از این نظر این نوع رمان‌ها الگوی گوناگون فرهنگی و خصلت‌ها و خصوصیت‌های قومی را گسترش می‌دهند. در این نوع داستان‌ها تصویر خاصی از مردم و زندگی آن‌ها در منطقه‌ای جغرافیایی به دست می‌دهد که رمان‌های دیگر فاقد آن هستند.. (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۶۷)

رمان بومی مجموعه عوامل و عناصر هویت بخش مذهبی و ملی است که ممیز فرهنگ ایرانی اسلامی از سایر فرهنگ‌ها است. ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی چون سرزمین، وطن، آیین و رسوم، قوم و نژاد، خط و زبان و توجه به فرهنگ عامه در مقابل تمدن اقلیم و منطقه خاص است. (گرگی، ۱۳۷۸: ۲۵۶).

از مقایسه رمان ناحیه‌ای و بومی می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات اقلیمی مربوط به یک منطقه و ناحیه خاص و ویژگی‌های مشترک اقلیم خاص می‌پردازد. بدین ترتیب نویسندگان اقلیمی معمولاً به قسمتی از جغرافیای منطقه ایران می‌پردازد. آن را توصیف کرده و آداب و رسوم آن را زنده نگه می‌دارند. و این با عملکرد نویسندگان بومی گرا که بدون تغییر در هویت و ماهیت حقوقی و ملی با این پدیده برخورد می‌کنند تفاوت دارد بنابراین ادبیات اقلیمی زیر مجموعه ادبیات بومی است. (نجمی، ۱۳۸۳: ۱۸).

محمد علی سپانلو اولین کسی است که به موضوع تمایز سبک‌های مختلف ادبیات اقلیمی اشاره کرد. وی چهار مکتب خوزستان، اصفهان، تبریز و اصفهان نام می‌برد. پس از او قهرمان شیری در کتاب «مکتب‌های داستان نویسی ایران» ادبیات اقلیمی ایران را به چند مکتب تعریف می‌کند.

آذربایجان: صمد بهرنگی، غلامحسین ساعدی، رضا براهنی

اصفهان: بهرام صادقی و هوشنگ گلشیری

جنوب: صادق چوبک، احمد محمود، منیر و روانی پور، منوچهر آتشی، سیمین دانشور

خراسان: علی اصغر رحیم زاده صفوی، ابراهیم مدرسی، محمود دولت آبادی

کرمانشاه: علی محمد افغانی، مهشید امیر شاهی، علی اشرف درویشیان. (شیری، ۱۳۷۸: ۵۵-۵۴).

عوامل پیدایش ادبیات اقلیمی

شرایط سیاسی حاکم بر جامعه و همچنین اوضاع اجتماعی و ادبی آن دوران باعث به وجود آمدن ادبیات اقلیمی شد. به طور مختصر به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

دوره مصدق و وقایع پس از کودتا:

دوره مصدق و وقایع پس از کودتا نقش اساسی در به وجود آمدن ادبیات اقلیمی داشت. عواملی از قبیل آزادی به دست آمده برای فعالیت گروه‌های چپ و راست و شکل‌گیری تعدادی از احزاب و گسترش محفل‌های ادبی و

انتشار نشریات مختلف بود. یکی از محصولات این تفکر و تلاش‌ها، که به طور همه جانبه در فاصله سال‌های ۴۰-۶۰ در جامعه ایران مطرح شد. موضوع بازگشت به خویشتن و تلاش برای فراهم آوردن زمینه‌های خودآیی و خودآگاهی در عامه مردم بود. (قهرمان شیری، ۱۳۷۷: ۲۷)

عملکردهای دولت:

یکی از عوامل مهم رویکرد نویسندگان داستانی به ادبیات روستایی، پاره‌ای عملکردهای دولت در آن دوران بود. از جمله انقلاب سفید محمد رضا شاه که باعث شد نویسندگان بیشتری به زندگی مناطق روستایی توجه نشان دهند. بعضی از اصول انقلاب سفید عبارتند از: اصلاحات ارضی و الغای نظام ارباب و رعیتی، ایجاد سپاه دانش به منظور سوادآموزی و اشاعه فرهنگ در روستا، ایجاد سپاه ترویج و آبادانی به منظور عمران و آبادی روستاها و شهرها، ایجاد سپاه بهداشت، از مشمولان پزشک و دندان پزشک و پرستار به منظور تأمین نیازهای بهداشتی و درمانی روستاها، نوسازی شهرها و روستاها با همکاری سپاه ترویج و آبادانی. (محمدرضا پهلوی، ۱۳۷۷: ۱۴۲-۱۴۱)

مرادی کرمانی به برخی از برنامه‌های بهداشتی دولت اشاره می‌کند. افرادی که از شهر برای بررسی وضعیت بهداشت، به روستا آمده‌اند. آنان با نشان دادن فیلم، نوشتن پیام‌های بهداشتی بر دیوارهای روستا و سم‌پاشی خانه‌ها و محل نگهداری حیوانات روستاییان را با بهداشت آشنا می‌کنند.

فیلمی با محتوای ساختن مستراح برای روستاییان پخش می‌شود.

«هوا که تاریک می‌شود. حلقه بالای جعبه می‌چرخد. نوری از پشت پرده به حلقه می‌تابد. از قیف بزرگ صدا در می‌آید. روی پرده عکس مردی است که روپوش سفید دارد. مرد شیشه‌هایی به دست دارد. دهن شیشه گشاد است. مرد لباس سفید تپاله تازه گاوی می‌ریزد توی شیشه، درش را می‌بندد. یکهو تپاله توی شیشه پر از کرم و مگس می‌شود. صدای مردی از قیف می‌آید: فضولات حیوان و انسان تولید مگس و حشرات می‌کنند. ... قیف می‌گوید:

این مرد روستایی اسمش علیمراد است. او در خانه‌اش مستراح ندارد. علیمراد به خانه‌اش می‌رود. زن و بچه‌اش همگی بیمارند. مگس و کثافت از سر و رویشان بالا می‌رود. مگسی می‌رود توی دماغ دختر کوچکش اذیتش می‌کند. هی می‌خواهد مگس را بپراند، نمی‌تواند. باز مگس می‌نشیند روی دماغش، می‌نشیند پشت لب و زیر دماغش که سفیدک زده و آتش قیماق بسته. علیمراد فهمیده است که مستراح در زندگی لازم است.» (مرادی کرمانی، شما که غریبه نیستید، ۱۳۸۴: ۱۰۷-۱۰۶)

چندتا غریبه به در و دیوار سیرچ شعار می‌نویسند. اول به سختی می‌خوانم. اما کم‌کم خواندنشان راحت می‌شود:

«آب‌های راکد را به جریان بیندازید»
«پس از مستراح رفتن دست‌های خود را با صابون بشوید.»

«سمپاش‌ها می‌آیند. دهان خود را می‌بندند، توی هر اتاق و طویله و انباری سرک می‌کشند. سم می‌پاشند. بوی بد سم تا چند روز خانه‌ها و کوچه‌ها را بر می‌دارد. وقتی سمپاش‌ها می‌روند، تا مدت‌ها زن‌ها و دخترها بوی د.د.ت می‌دهند. بعضی از گاو و گوسفندها مریض می‌شوند. چون علوفه هاشان سمی شده که به آن‌ها هم آب می‌دهند که سم از تشنشان در بیاید. مالاریا بیداد می‌کند. آن‌ها که مالاریا دارند تب می‌کنند. می‌لرزند، ساعت‌ها و ساعت‌هایی می‌خوابند ناله می‌کنند، عرق می‌کنند. کم‌کم حالشان خوب می‌شود، راه می‌افتند.» (مرادی کرمانی، شما که غریبه نیستید، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۱)

انتشار جنگ‌های محلی:

رشد طبقه متوسط منجر به شکوفایی زندگی روشنفکرانه در شهرستان‌ها شد و همچنین جنگ‌های محلی‌ای تشکیل شد که در آن‌ها نخستین بار سخن از « نهضت ادبیات ناحیه‌ای» به میان آمد. انتشار همین جنگ‌ها پایگاهی برای نویسندگان جوان شهرستانی شد که استعداد نویسندگی خود را نشان بدهند. این جریان ادامه پیدا کرد تا در

دهه ۱۳۴۰ به جریانی منظم و قوی تبدیل شد. به مرور ادبیاتی پدید آمد که با ادبیات مرسوم متفاوت بود. نویسندگان جوانی به ادبیات محلی پیوستند که طبیعت، عقاید و باور، آداب و رسوم مردم مختلف میهن را مورد توجه قرار دادند و دور افتاده‌ترین منطقه‌ها و فرهنگ‌ها را وارد داستانهایشان کردند. (میر عابدینی، ۱۳۷۷: ۵۰۸)

درونمایه ادبیات اقلیمی

فقر و ظلم و ستم به رعیت

فقر، از مضامین عمده ادبیات اقلیمی است و این موضوع به ویژه در داستان‌های مرادی کرمانی دیده می‌شود. به علت وجود نظام ارباب رعیتی، کشاورزان همواره مورد ظلم و تحقیر ارباب خود قرار می‌گرفتند. فقربر روستاییان آنچنان فشار می‌آورد که آنان برای تأمین مایحتاج خود مجبور به فروش فرزندان خود می‌شوند. مرادی کرمانی در داستان بچه‌های قالیافخانه از فقر و ظلم و ستم به رعیت سخن به میان می‌آورد. یدالله بعد از ظلمی که از طرف مباشر خان و کدخدا نسبت به وی انجام می‌شود. برای پرداخت بدهی‌های خود مجبور به فروش فرزندش جهت کار در قالیافخانه می‌شود.

«اینجانب یدالله فرزند بمانعلی، شهرت کوهپایه‌ای فرزند خود نصرالله معروف به «نمکو» را دادم به اجیر شغل قالیبافی به مدت چهار سال و مبلغ یک هزار و دویست ریال که عبارت از یکصد و بیست تومان باشد نقداً وصول کردم و قرار گردید سال دوم صد و هفتاد تومان صاحب قالیافخانه بدون هیچ عذر و بهانه‌ای به اینجانب عندالمطالبه بپردازد.» (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیافخانه، ۱۳۹۰: ۴۰)

اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی یکی از برنامه‌های انقلاب سفید بود و به منظور رفاه کشاورزان و بالا بردن سطح زندگی آنان پایه‌ریزی شد. ولی نتیجه آن به نفع مالکان و به ضرر کشاورزان تمام شد. اکثر روستائیان در پی اجرای طرح اصلاحات ارضی نه تنها شرایط زندگی آنان بهبود نیافت بلکه بر فقر آنان افزوده شد. (عمید، ۱۳۸۱: ۲۰۶).

درونمایه بسیاری از آثار داستان نویسان روستایی در رابطه با شرایط زندگی مردم روستایی پس از اصلاحات ارضی است. «آل احمد در نفرین زمین، بیش از آنکه به فکر آفرینش اثر ادبی باشد. به پدید آوردن بیانه‌ای افشاگرانه درباره اصلاحات ارضی و امحای کشاورزی سنتی ایران می‌اندیشد.» (میر عابدینی، جلد دوم/ ۱۳۷۷: ۵۲۱)

مبارزه با ماشینیسیم

با اجرای اصلاحات ارضی، زمین داران بزرگ با امتحان کردن روش‌های جدید کشاورزی، هرچه بیشتر به سمت مکانیزه شدن پیش می‌رفتند. نتیجه آن باعث بیکاری بسیاری از روستائیان و مهاجرت آنان برای تأمین معاش، به شهرها بود. (همان: ۵۲۳)

فولکور گرای و فرهنگ عامه

ابتدایی ترین شکل داستان روستایی، پرداختن به فرهنگ روستا و فولکور منطقه است. در این گرایش که به مردم شناسی نزدیک تر است تا به ادبیات «مسائل اساسی زندگی تحت الشعاع توجه به لغات، آداب و رسوم محلی قرار می‌گیرد و داستان تا سطح جمع آوری فولکور منطقه نزول می‌کند.» (همان: ۵۲۷).

انتقاد از اوضاع اجتماعی

درونمایه بسیاری از آثار اقلیمی دهه چهل، انتقاد از اوضاع اجتماعی آن زمان است. از فقر و ظلم‌وستم‌هایی که به مردم روستایی وارد بود. کمبود امکانات در روستاها و انعکاس زندگی آنان در قالب داستان، یکی از شیوه‌های انتقاد از اوضاع اجتماعی بود.

مهاجرت روستاییان به شهر

به دلیل اصلاحات ارضی و همچنین مکانیزه شدن کشاورزی بسیاری از روستاییان بیکار شدند. آنان برای گذراندن زندگی خود به شهرهای بزرگ مهاجرت کردند و در آن شهرها برای تأمین مخارج خود به کار مشغول شدند. درونمایه بسیاری از داستان‌های نویسندگان اقلیمی بیان مهاجرت روستاییان به شهرها و مشکلات و سختی‌های زندگی آنان در شهر است.

اقلیم کرمان

از لحاظ موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن بخش وسیعی از آن در جنوب شرقی فلات مرکزی ایران، دارای سه منطقه آب و هوایی کویری، گرمسیری، سرد و کوهستانی است. (برشان، ۱۳۹۰: ۷) این تنوع آب و هوایی پوشش گیاهی خاص خود را دارد. طبیعت همواره چهره خشن خود را از خشکسالی، کم آبی و سیل بر مردم تحمیل نموده است. مردم سخت‌کوش مجبور به تمکین در برابر عناصر طبیعی هستند.

امروزه ثابت شده است که ویژگی‌های اقلیمی بر خصوصیات اخلاقی و جسمی ساکنان منطقه تأثیر می‌گذارد. و رفتارها و خصلت‌های مردم در هر مکانی با مکان‌های دیگر متفاوت است. «نظریه پردازان مکتب رفتارگرایی در جغرافیا نیز با ژرف اندیشی در رفتارها و فعالیت‌های انسان، ضمن ایجاد تفکیک در صورت ظاهری کنش آدم‌ها، از ارتباط تنگاتنگی که بین درونی‌ترین اندیشه‌ها و آرمان‌های فردی و اجتماعی با ملازمت محیطی وجود دارد صحبت کرده‌اند و با وسعت بخشی به مفهوم محیط و وارد کردن ذهنیت آدم‌ها و رابطه‌های اجتماعی به عرصه مصادیق آن، به برجسته سازی تأثیرات متقابل سه محیط بر یکدیگر پرداخته‌اند.

۱- محیط پایداری (یعنی محیط طبیعت، شهر، محله، خانه) ۲- محیط جغرافیایی شخصی (یعنی افکار، اندیشه‌ها و نظام اعتقادی) ۳- محیط زمینه ساز (سن و سال و خاستگاه خانوادگی و پایگاه اجتماعی).

در نهایت این طور نتیجه‌گیری می‌شود که ساکنان نواحی اقلیم‌های جغرافیایی به علت تأثیر از محیط مکانی خود مجموعه‌ای از خلیقات و نگرش‌های همسان در وجود خود پرورش می‌دهند که جغرافیای فرهنگی آن ناحیه محسوب می‌شود. (قهرمان شیری، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۱)

جلوه‌های عناصر اقلیمی در آثار مرادی کرمانی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

فضای بومی: در ادبیات اقلیمی فضا سازی بومی منطقه اهمیت ویژه‌ای دارد. نویسندگان اقلیمی از توصیف به عنوان ابزار سازنده‌ای در این جهت استفاده می‌کنند. توصیف منطقه مورد نظر شامل توصیف طبیعت، آب و هوا و ویژگی‌های طبیعی و پوشش گیاهی و مکان ناحیه است.

مرادی کرمانی در داستان‌هایش از آب و هوای خاص مناطق کویری، پوشش گیاهی و انواع درختانی که در شرایط آب و هوای خشک پرورش می‌یابند سخن می‌گوید. وی می‌کوشد تصویری مناسب از محیط بومی داستان خود به خواننده عرضه کند. در داستان‌های وی فضا سازی بومی زمینه اصلی داستان‌های او قرار می‌گیرد.

به عنوان نمونه در داستان نخل هنگامی که درویش وارد روستای سیرچ می‌شود در توصیف مسیرش از شن زارها و گرمای سوزان می‌گوید. « - تا چشم کار می‌کرد شن بود و شن. تل‌های شنی و کوه‌های بلند سنگی. »

«از کوه که سرازیر شدم، چشمم که به دار و درخت این آبادی افتاد. دلم روشن شد. بسکه راه رفته و شن دیدم و خشکی. نه صدای بع بع بره ای و نه صدای نی چوپانی.» (مرادی کرمانی، نخل ۱۳۸۸: ۱۰)

انواع درختان: منطقه کویر به علت هوای گرم و خشک و بارش باران دارای پوشش گیاهی مخصوص است و مرادی کرمانی با منعکس کردن انواع درختانی که در آن شرایط آب و هوایی پرورش می‌یابند به داستان‌های خود رنگ بومی داده است.

«برگ درخت‌های توت هنوز بزرگ و پهن نشده بود. توت‌ها جوش‌های ریزو کوچک، سبز و نارس بودند که تازه از کنار دمبرگ‌ها و شاخه‌های نورسته بیرون زده بودند. زمین زراعتی کم بود. همه‌اش باغ بود. باغ اربابی، باغ‌های درخت‌های انجیر، انگور، زردآلو، بادام و توت داشت. بیشتر انجیر بود.» (قالیباخانه: ۲۸-۲۷)

جلوه‌های فرهنگی

فرهنگ فقط مجموعه‌ای انباشته از آداب و رسوم و شیوه‌های مختلف زندگی نیست، بلکه نظامی سازمان یافته از رفتارها و یا شیوه عمومی زندگی گروه یا گروه‌هایی از مردم است. عناصر فرهنگی از قبیل: عادات، سنت‌ها، اعتقادات، ارزش‌ها و نقاط نظر مشترک انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و هویت اجتماعی به وجود می‌آورد و عناصری مانند زبان، مناسک و مراسم، سنت‌ها، پوشاک، مسکن، صنایع، هنرها از مبانی آن هستند. (منوچهر محسنی، ۱۳۸۱: ۸۵)

فرهنگ روستایی به طور عمده متأثر از سنت‌های روستایی است. و در برگیرنده هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، روابط اجتماعی، روابط انسان با طبیعت و... ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها، افسانه‌ها، آداب و عادت اجتماعی، مقوله اساسی فرهنگ روستایی هستند. (نیک خلق، ۱۳۸۲: ۲۲)

آداب و رسوم که مجموعه‌ای از کردارها و رفتارهایی است که یک قوم را از اقوام دیگر جدا می‌سازد در داستان‌های مرادی کرمانی نمونه‌های فراوانی دارد. این آداب و رسوم از یک سو نحوه نگرش به زندگی و پدیده‌های طبیعی پیرامون است که همین نگاه فلسفه زندگی آن‌ها را نشان می‌دهد. مرادی کرمانی در داستان بچه‌های قالیباخانه، به رسم «رخت برون» اشاره می‌کند:

رخت برون، یکی از رسم‌های سنتی است که تقریباً در همه جای ایران وجود دارد. براساس این رسم مادر، هنگامی که دخترش فرزند اول خود را باردار می‌شود با تهیه لباس‌های کودک، و بسیاری از ملزوماتی که ممکن است در دوران نوزادی به کار آید. این مراسم غالباً با حضور خویشاوندان و جشن و برگذار می‌گردد و حضور این مهمان کوچولو را به آغوش خانواده پیشاپیش تبریک می‌گویند

«ماه هشتم بود. هشت ماه و بیست روز. تا نه ماه و نه روز، چیزی نمانده بود. مادر خجیجه سرکماجدان آتش رشته نشسته بود و داشت آتش را به هم می‌زد، دعا می‌خواند و به آتش و قاشق فوت می‌کرد. «رخت برون» بچه خجیجه بود. مادر خجیجه، از همان اولی که فهمید، خجیجه بچه‌دار شده تو فکر رخت برون بود. می‌خواست رخت برون بچه را با طمطراق و حسابی بگیرد. آرزو داشت بچه اول بود.

عدس‌ها، لوبیاها، رشته‌ها و آرد را ذره ذره و دانه دانه، ظرف ماه، جمع کرده بود. پیش «حسن پیلور» التماس کرده بود که وقتی شهر می‌رود، برای «آتش رخت برون» یک جعبه پشمک بیاورد. یک کله قند هم بود. گذاشته بود روی پارچه‌ها. پارچه‌ها، رنگ به رنگ، هر تکه‌ای را از جایی و از کسی گرفته بود و چه با سلیقه: سرخ تند، سبز یشمی، آبی سیر، کنار جعبه پشمک و کله قند، قیچی بود. ...

شهربانو دایره‌ای سر دست گرفت، زد و شعر «رخت برون» را خواند: رخت برونه، رخت برونه

بهترونه بهترونه. انشاءالله پسر بزایی. اسمش «صفر» بذاری»- (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۱۱۳-۱۱۲)

مسکن روستائیان

شکل سکونت در روستا با عوامل طبیعی چون آب و خاک ارتباط زیادی دارد در مناطق کم آب و خشک و نیمه خشک که همکاری جمعی به منظور تهیه آب ضرورت پیدا می‌کند. عامل آب در تمرکز مسکن روستایی بیشترین تأثیر را دارد و مسکن روستایی به صورت مجتمع پدیدار می‌شوند. خانه‌های روستایی، بیشتر با همکاری روستائیان و به وسیله خود آنان ساخته می‌شود. مصالح و مواد آن اغلب از

همان محیط پیرامون ده فراهم می‌شود. این خانه‌ها نه تنها محل سکونت و استراحت است. بلکه در عین حال می‌تواند محل تولید دامی و صنایع دستی، محل نگهداری تولیدات و محل تفریح و بازی هم باشد. در داستان‌های مرادی کرمانی، خصیصه اصلی مسکن روستایی اختلاط فضای کار تولیدی و فضای مسکونی است. خانه‌های توصیف شده تنها محل سکونت خانواده‌ها نیست بلکه متناسب با فعالیت اقتصادی که خانواده‌ها انجام می‌دهند محل نگهداری و پرورش حیوانات و ... است.

«بچه خاله داشت تو حیاط گریه می‌کرد. گاو گوشه حیاط دور خودش می‌چرخید. خاله سر تنور بود و نان می‌پخت.» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۸۸: ۲۶)

روستاییان در ساخت مسکن خود از مواد و مصالحی که طبیعت در اختیار آنان قرار داده است استفاده می‌کنند. «خانه تازه ساز بود. حتی نیمساز. هنوز خشت‌های نیم تر، ردیف هم تکیه داده به هم، ماریچ تو حیاط بود، ته حیاط دو تا گودال بزرگ بود. خاک گودال‌ها خشت شده بود.» (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیافخانه، ۱۳۹۰: ۵۴)

باورها و اعتقادات

بخش عمده‌ای از شخصیت انسان را عقاید و باورهای او تشکیل می‌دهد. قسمتی از این عقاید و باورها از محیط و محل زندگی او نشأت می‌گیرد. نویسنده اقلیمی با نشان دادن باورهای مردم، خواننده را با قسمتی از خصوصیات و ویژگی‌های مردم آن مناطق آشنا می‌کند.

مرادی کرمانی با بیان باورها و اعتقادات، به بیان نگاه مردم روستایی می‌پردازد. هنگامی که در برابر پدیده‌ای به دلایل عقلانی و منطقی دست نمی‌یابند. از جانب خود علت‌ها می‌سازند که همه ناشی از درماندگی آن‌ها در برابر مشکلات است. چون هیچ وسیله‌ای برای دفع این مشکلات و رنج‌ها ندارند دست به دامان عقاید و باورهایی از جانب خود می‌شوند. از عقاید مطرح شده می‌توان به چشم زخم اشاره کرد.

«نمکو... از مادرش یاد گرفته بود که روی خشت چشم بکشد. خیالش به گذشته‌ها پر کشید، به بچگی‌اش برگشت:

مریض که می‌شد مادرش روی خشت چشم می‌کشید، چشم به تعداد همسایه‌ها و قوم و خویش‌ها، به چشم‌هایی که روی خشت بود روغن می‌مالید، خشت چشم‌دار و روغن مالیده را تا چهارراه، سر چهار کوچه‌ای که به هم می‌رسید، می‌برد. میان چهار کوچه، خشت را روی زمین می‌گذاشت. روی خشت چشم‌دار تخم مرغی می‌کاشت. چشم‌های خشت، تخم مرغ‌ها را می‌دید. روی خشت، روی تخم مرغ هیزم می‌ریخت و آتششان می‌زد، و نمکوی مریض و تب کرده را، سه بار، از روی آتش می‌پراند.» (بچه‌های قالیافخانه، ۱۳۹۰: ۵۷)

روستائیان به علت موقعیت جغرافیایی خود، در مناطق روستایی. با طبیعت پیوند نزدیکی دارند. آنها دائماً مجبور به تمکین در برابر عناصر طبیعی، مثل باران، گرما، یخبندان، برف و خشکسالی هستند. عوامل فوق برای کشاورزی عناصری حیاتی به حساب می‌آید. بنابراین ممکن است ساکنان روستاها، عقاید و باورها و الگوی فکری و فلسفه زندگی، در مورد طبیعت پیدا کنند که با ساکنان شهرها که از طبیعت بسیار دورند متفاوت باشد. (چیتامبار، ۱۳۷۳: ۱۰۶)

در جامعه روستایی پدیده‌هایی مانند: فصل غیر فعال زمستان، خشکسالی، بی‌نظمی‌های آب و هوایی بسیار دیده می‌شود که در بافت فکری و اجتماعی مردم روستا، مؤثر است.

مرادی کرمانی در داستان «آب انبار» به یکی دیگر از باورهای خرافی مردم روستا اشاره می‌کند. زمانی که در روستاهای کویری، مردم با بحران کم‌آبی و خشکسالی مواجه می‌شوند. بر اساس یک باور قدیمی، دختر شوی نکرده‌ای را به ازدواج قنات یا چشمه‌ای که منبع اصلی آب مردم را تأمین می‌کند در می‌آورند تا از این طریق باعث ازدیاد آب چشمه شوند.

«ریش سفیدان شهر کوثر را، که پیر بود و شوهر نکرده بود، برای قنات خواستگاری کردند. رسم بود، قنات که خشک می‌شد برایش زن می‌گرفتند. کوثر را مانند عروسان آراستند. رخت عروسی پوشاندند. بر تخی نشاندهند.

جوانان قوی و خوش سیما تخت را بر شانه گذاشتند. شیرینی و نقل و نبات و حلوی عروسی در سینی، از پی کوثر بردند. ... کوثر شاد بود که سرانجام عروس شد. پیش از مرگ مراسم عروسی خود دید، او باعث آب‌دار شدن قنات می‌شد و همشهریان را خوشحال و شاد می‌کرد.» (مرادی کرمانی، آب انبار، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

دعا و مراسم طال جهت بارش نزولات آسمانی

«زمستان داشت تمام می‌شد. بهار نزدیک بود. آبادی همچنان در انتظار باران و برف بود.» (کل رمضان) پیرمرد ده پا پیش گذاشت و «طال» درست کرد. رسم بود. طال آدمکی بود نم‌د به دوش که کدویی به جای سرش بود و دور کدو را دستمال بسته بودند. به دست و پا و گردنش زنگوله آویزان کردند. به تنش پارچه‌ها و رخت‌های رنگ و وارنگ پوشاندند، و شبانه تو کوچه‌ها و پس کوچه‌های آبادی گردانند. ... کل رمضان با هر تکال طال، و همراه با صدای زنگوله‌ها، چیزی می‌خواند و جماعت دم می‌گرفت و می‌گفت:

«هوی ... بارون

طال ما قراریه

هوی ... بارون

سرخ و سفید و لاریه و ... (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۰)

زبان

زباندر ادبیات اقلیمی نقش مهمی ایفا می‌کند. مثلاً یک داستان که محل وقوعش منطقه خاصی است. زبان و لهجه همان منطقه را می‌طلبد. نویسندگان اقلیمی این اصل را رعایت کرده‌اند و زبان و لهجه شخصیت‌های داستان‌شان متناسب با منطقه مورد نظرشان بوده است. (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۵۲۷)

زبان بومی شامل: واژگان، اصطلاحات، کنایات، ترانه‌های عامیانه، ضرب‌المثل‌ها و ... میشود. «یکی از ویژگی‌های زبان داستان، لحن و شیوه گفت و گوی شخصیت‌های داستان است. گاه نحوه صحبت کردن، مردم را از هم متمایز می‌سازد. کاربرد لغات و اصطلاحات و تعبیرات، لحن ادای کلمات، احیاناً لهجه‌ها آنها را از هم فرق می‌گذارند و همین تفاوت و تمایز است که همیشه مواد و مصالح گرانبهایی برای نویسنده فراهم می‌آورد و داستان را غنی و جاندار می‌کند. زیرا مهمترین عاملی که شخصیت‌های داستان را واقعی جلوه می‌دهد سازگاری صحبت‌های آنان با ویژگی شخصیت آنها است.» (میرصادقی، عناصر داستان، ۱۳۷۶: ۴۵۶)

واژگان www.anjomanfarsi.ir

گاچو: گهواره، نون

«وقتی سیل آمد. توی گاچو بودی و دو سر ریسمان گاچو به شاخه دو درخت، توی حیاط بسته شده بود، سیل همه چیز را برد، جز تو را،» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۸۸: ۲۷)

چغوک: گنجشک بود.

«مرغ و خروس‌ها و چغوک‌ها هم دست کمی از کلاغ‌ها ندارند.» (همان)

کدارک: نوعی کفش چوپانی

«صدای سم خر و کدارک‌های یدالله، خرگوش، گنجشک‌ها، کلاغ‌ها، و موش‌های صحرايي را میتاراند.

(مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۸)

نون تنکو: گیاهی خودرو، که ریشه و ساقه و برگش قابل خوردن است.

بلتو: جفت، همسر

«نون تنکو، خودتو می‌خوام بلتو می‌خواهم دختر خوشگل‌تو می‌خوام» (همان: ۲۶)

دولو: حشره‌ای شبیه ملخ

«علو کاسه توت را زمین گذاشت، دنبال «دولو» دوید.» (همان: ۲۹)

توره: شغال

«دو سه تا مرغ داشتیم که توره برد.» (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۴۶)

زنجبه: آرنج

«کاری نداره، رو زنجبه دستات بیا جلو.» (همان: ۶۶)

گلیس گلیس: وق وق

«همچین می‌زنم و تو گوشت که بیفتی، مٹ سگ گلیس گلیس کنی.» (همان: ۹۴)

اشکم داشتن: آبستن بودن

«حیف که تو اشکم داری.» (همان: ۹۶)

رشقال: شندره پندره

«یه قبای پرچرک رشقال می‌کردن و برش.» (همان: ۱۰۷)

کلیتو، دورگوشو، غلیظ بندو: کلاه، چارقده، پیش بند

«مادر خجیجه برای بچه و مادرش همه چیز حاضر کرده بود؛ کلیتو، دورگوشو، غلیظ بندو.» (همان: ۱۲۵)

چلوزیده: (میوه چروکیده و خشک شده و چسبیده بر درخت بر اثر بی‌آبی یا آفتی دیگر.

چلوزیدن، خشک و منجمد و پلاسیده شدن - فرهنگ لغات عامیانه، جمال زاده.)

«تک و توک میوه‌ها بر شاخه‌ها زرد و چلوزیده می‌شد و خود به خود کال کال می‌افتاد.» (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۸۸: ۸۰)

پیخ (تو سری خورده): چیزی که نوکش تیز نباشد.

«تپه‌های خاکی و کوه‌های کوتاه و پیخ زانو به زانوش.» (همان: ۹۷)

لهجه محلی: لهجه کرمانی‌ها از لطف و ملاحظت خاصی برخوردار است. از خصوصیات ادای این لهجه کشار بودن کلمات است. علت این امر مصوت‌های بلند و کوتاه بین مردم کرمان است که در مقایسه با نقاط دیگر ایران به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شود. کجه می‌ری ننو.

می‌رم ببینم بابات کجیه، خر مردم ره چکار کرده؟ برو خونه علو اینا، بازی کنین، من الان ور می‌گردم. (مرادی

کرمانی بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۱۷)

حالا دیدی چقدر شوورت ساده‌یه؟ (همان: ۲۵)

برین بدر. (بروید بیرون) از اینجه برین بدر کی گفته شما بیاین اینجه! چی از جون شوورمن می‌خواین؟ (همان: ۱۲۲)

اسامی افراد به صورت شکسته تلفظ می‌شود.

زود باش کبرو، پرزا ره جمع کن. اوستا اومد. رضو کو؟ (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۸۵)

ضرب المثل‌ها

ضرب المثل گونه‌ای از بیان و سخن کوتاه مشهوری است که برگرفته از تجربه‌های مردم، و حاوی مضمونی پندآمیز که نشان دهنده فرهنگ، عقاید، اندیشه و شیوه زندگی ملت‌ها است.

گدا خری خریده: «آدم نوکیسه و ناخن خشکی که چیز حسابی خریده.» (همان: ۱۳)

اگه تو گردوی فوزی من هم سوزن جوالدوزم: «اگر تو لجبازی من از تو لجباز ترم.» (مغز که از تو پوست گردوی

قوز به راحتی در نمی‌آید، با سوزن جوالدوز در می‌آورند. (همان: ۲۳)

پول به کوچۀ بی کسی رفتن: «پولی که برگشتی ندارد و کسی جوابگو نیست.» (همان: ۵۸)
اشکم شل (شکم شل): «کسی که نمی‌تواند جلوی شکمش را بگیرد و در برابر خوراکی زود شل می‌شود.» (همان: ۹۷)

اشکم سگ چربی ور نمی‌داره: «سگ اگر چربی بخورد مریض می‌شود.» (غذای خوب به سگ سازگار نیست.)
(همان: ۱۰۰)

اصطلاحات

غارغار آب بود و وای وای نان: «کنایه از فراوانی آب و نبود نان.» (همان: ۲۸)
شغال مستی: «مثل شغال مست این ور و آن ور دویدن.» (شغال که انگور فراوانی می‌خورد، مست می‌کند و توی باغ الکی می‌دود و مثلاً شادی می‌کند!) (همان: ۵۰)

روباه قشو کرده: «به آدم لاغر مردنی می‌گویند.» (روباه با پشم و پيله اش گنده به نظر می‌آید، اگر پشم‌هایش را صاف کنند و بچسبانند به پوستش معلوم می‌شود چقدر لاغر و مردنی است!) (همان: ۹۸)
ور روغرت افتادن: «غرور و خودنمایی مسخره و بی‌جا نشان دادن.» (همان: ۱۱۱)

مل پشم الدین: «به آدمی می‌گویند که بی‌خیال و درد باشد.» (همان: ۱۱۶)
به تنبک و تعلیم کسی بودن: «در بست در اختیار کسی بودن و میمون وار به هر سازش رقصیدن» (اشاره ای است به صدای تنبک لوطیان، که میمون‌ها را با آن تعلیم می‌دهند تا معلق بزنند و بازی در بیاورند و جای دوست و دشمن را نشان دهند.) (همان: ۱۱۷)

ترانه محلی: ترانه‌هایی که در منطقه خاصی رایج است ترانه محلی می‌گویند. ترانه‌ها به انواع تصنیف‌هایی که با شعر همراه است گویند. خواه دارای وزنی سنگین و آهسته باشد، و خواه دارای وزنی تند و نشاط آور. (حدادی، ۱۳۷۶: ۱۱۱)

رستم به باغ پسته‌مندی خان نشسته
سنگی زدم به گوشش
مروارید ریخت تو گوشش (دامن پیراهن)

ئی طرف جو، جکیدم
ئو طرف جو، جکیدم
... اُرسی فرش کرده می‌خواهم
قلیون چاق کرده می‌خواهم (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۲۹-۲۸)

پتیرو نون جو، خوردم نپخته
الاهی تخم دختو ور بیفته

معنی شعر: خدا کند هرگز دختر به دنیا نیاید که نان جو را خوب نمی‌پزند. (مرادی کرمانی، بچه‌های قالیباخانه، ۱۳۹۰: ۳۱)

اشعار قالیباها

وای ... وای ... هی، «کلوزار» و «پاکی» ... هی دوغی و هی یشمی و هی لاکي
لاکی: اشاره ایست به نفرت و به تکرار کار خسته کننده با وسایل و رنگ‌ها و نخ‌های کارگاه قالی بافی.

روزی، روزگاری رستم پیش اوستا
گفتم ... گفتم:

اوستا، اوستا بده پولم. مشت مزن تو شاکولم، ور صورت ناشورم
معنی بیت: مشت تو چانه و صورت نشسته‌ام مزن
گفتم ... گفتم:

اوستا، اوستا عرق کردم، ناخن زیر نخ کردم، تو خونه تو بی انصاف، نه نون و نه رخت کردم.
معنی بیت: در کارخانه تو بی انصاف نه به تکه‌ای نان رسیدم و نه لباسی (همان: ۱۱۵)

«پونه‌ها، بنفشه‌ها، گل‌های ریز، پای درخت

سفر بوهای خوش، رو دوش باد

توی دشت‌ها، توی صحرا، روی کوه (مرادی کرمانی، نخل، ۱۳۸۸: ۱۹)

اشعار خوشه چین‌ها

بُل هوا، بلبل هوا، بوت می‌دم که بشی خرما.

نکنی خطا. دست از من و برکت از خدا.

آباد شده، آباد بشیوت ندادم خرما بشی (همان: ۴۲)

در جایی دیگر

هی ... باغبون لاف تو جمع کن باغبون.

تنگتو آب کن، باغبون باغتو بریدیم، باغبون

هی ... بپا ... بپا... نخوری جانم، یا علی ... دامپ!

این هم سهم تو، باغبون...! ناز شستت، باغبون. (همان: ۵۲)

نتیجه‌گیری:

منطقه کویر که از لحاظ طبیعت، زبان و فرهنگ دارای تنوع بسیاری است این تنوع باعث ایجاد بستری مناسب برای داستان نویسی مرادی کرمانی شده است. وی به عنوان نویسنده اقلیم‌گرا، به نحوی زبان و لهجه مردم منطقه را در آثارش بیان کرده است و با مهارت از عهده این کار برآمده است.

بازتاب عناصر اقلیمی و بومی، در داستان‌های «نخل و بچه‌های قالیباخانه» از آثار داستانی مرادی کرمانی، به شکل‌هایی همچون: ویژگی‌های جغرافیایی که در برگزیده خصوصیات طبیعت از جمله آب و هوا و پوشش گیاهی است و ویژگی‌های انسانی که خصوصیات فرهنگی، باورها و اعتقادات، آداب و رسوم را شامل می‌شود. مرادی کرمانی از زبان به عنوان ابزاری برای نشان دادن خصوصیات روستاها و شخصیت‌های داستان بهره برده است.

تمرکز مرادی کرمانی در بیان ویژگی‌های طبیعی و انسانی اقلیم روستایی حاشیه کویر، و دقت در بازتاب جزئیات آن، اثر او را منحصر به همان منطقه کرده است. به عبارت دیگر به داستان‌هایش رنگ بومی داده است. مکان‌های داستان برگرفته از محیط زندگی پیرامون او هستند که به دلیل آشنایی و انس نویسنده به آن‌ها و توصیفات مناسب ملموس‌تر به تصویر کشیده شده‌اند. خواننده به راحتی با محیط و فضا ارتباط برقرار می‌کند.

نمود این عناصر در این دو اثر به یک نسبت نیست. داستان نخل از لحاظ نشان دادن ویژگی‌های طبیعت منطقه کویر، مدنظر استو داستان بچه‌های قالیباخانه از جنبه‌های ویژگی‌های انسانی قابل بررسی است. از آنجا که نویسنده بچه‌های قالیباخانه را به زبان محلی نوشته است و از لغات و واژگان خاصی استفاده کرده است. قابلیت بررسی از جنبه‌های زبان‌شناسی در آن دیده می‌شود.

هدف مرادی کرمانی نشان دادن فرهنگ جامعه روستائیان حاشیه کویر است. توجه به جنبه‌های مختلف زندگی آنان، لازم است. تا در ضمن داستان بتواند با انعکاس زندگی روستائیان پرده از مشکلات بردارد. و بتواند به وضوح، فقر و ظلمی که بر این قشر از جامعه وارد است را نشان دهد.

فهرست منابع:

- ۱- پهلوی، محمد رضا، *پاسخ به تاریخ*، چاپ سوم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷
- ۲- چیتمار، جی بی، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی با تأکید بر جامعه‌شناسی روستایی*، ترجمه احمد حجاران، مصطفی ازکیا، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳
- ۳- حدادی نصرالله، *فرهنگنامه موسیقی ایران*، تهران، انتشارات توتیا، ۱۳۷۶
- ۴- سلیمانی، محسن، *رمان چیست*، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۶۶
- ۵- شیرین، قهرمان، *مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران*، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۶
- ۶- عمید، محمد جواد، *کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱
- ۷- مرادی کرمانی، هوشنگ، *آب آنبار*، تهران، معین، ۱۳۹۱
- ۸- _____، *بچه‌های قالیباخانه*، چاپ دهم، تهران، معین، ۱۳۹۰
- ۹- _____، *بچه‌های قالیباخانه*، چاپ دهم، تهران، معین، ۱۳۹۰
- ۱۰- _____، *نخل*، چاپ نهم، تهران، معین، ۱۳۸۸
- ۱۱- _____، *شما که غریبه نیستید*، تهران، معین، ۱۳۸۴
- ۱۲- محسنی، منوچهر، *مقدمات جامعه‌شناسی*، تهران، نشر دوران، ۱۳۸۱
- ۱۳- میرصادقی، جمال، *ادبیات داستانی*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۲
- ۱۴- _____، *عناصر داستان*، چاپ سوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶
- ۱۵- میرعابدینی، حسن، *صد سال داستان‌نویسی در ایران*، جلد دوم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۷
- ۱۶- نیک‌خلق، علی اکبر، *جامعه‌شناسی روستایی*، تهران، چاپخش، ۱۳۸۲

مقاله‌ها:

- ۱- جعفری، محمد، «*ادبیات اقلیمی*» کتاب ماه ادبیات و فلسفه، اسفند ۸۱- فروردین ۸۲
- ۲- گرجی مصطفی، «*بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و وطنی بزرگترین رمان فارسی*»، فصلنامه علمی و پژوهشی، زبان و ادب فارسی، جهاد دانشگاهی، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۸۷
- ۳- نجمی، علی، «*درونمایه و تیپ‌های غیر بومی در ادبیات داستانی*»، مندرج در فرهنگ و پژوهش، شماره ۱۵۶، ۱۳۸۳